

مجلس هجدهم : حرکت انبیا و اولیا براساس یقین

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على

سيدنا ونبينا وطيب نفوسنا أبي القاسم المصطفى محمد

وعلى أهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين المكرمين

واللعنة على أعدائهم أجمعين

### دعوت كتاب خدا به متابعت براساس علم و يقين

قال الله تعالى في كتابه:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾<sup>۱</sup>

«به آنچه که علم ندارى عمل نکن، متابعت و پیروى نکن و رکون و اعتماد نکن! در روز قیامت، از اعضا و جوارح و سرمایه‌ها و غرائز و امکاناتی که پروردگار متعال برای روشن شدن طریق و هدایت مسیر در اختیار انسان گذاشته است، سؤال خواهد شد.»

عرض شد که راه اسلام و راه خدا، با شک و تردید نمی‌سازد. دین، دین حقیقت و واقعیت است و راه خدا هم راه حقیقت و واقعیت است. کتاب خدا کتابی

---

<sup>۱</sup> سوره اسراء (۱۷) آیه ۳۶.

است متقن و متیقن، و مردم را به راه یقین و جزم دعوت می‌کند؛ **(ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ)**<sup>۱</sup>.

انبیای الهی براساس یقین حرکت می‌کنند. فرق بین انبیا و غیر انبیا در این است که آنها به راهشان و حرکتشان یقین دارند و غیر انبیا براساس شک و گمان حرکت می‌کنند؛ گرچه ممکن است ظن به عنوان حجّت برای آنها معذّر و مؤمن باشد، ولی این برای رسیدن به مطلوب کافی نیست.

پیغمبر اکرم و ائمه علیهم السّلام و اولیائی که به عنایات آنها متصل هستند، در حوادث و وقایع براساس یقین حرکت کرده‌اند و می‌کنند. آنها صرفاً به حوادث روزمره نظر ندارند، بلکه به مسائل آینده و سال‌های بعد و ده‌ها سال بعد و حتّی ممکن است به بی‌نهایت، اطلاع و توجّه داشته باشند؛ گرچه عکس‌العمل و وجهه حرکت آنان در آن برهه، با دید و بصیرتشان منافات داشته باشد.

### منشأ اختلاف نظرات علما و مجتهدین

علما و مجتهدین بر طبق ظنیاتی که فکر و استنباطشان به آن می‌رسد عمل می‌کنند و در صورت ضرورت، خود آن ظنیات برای آنها حجّت است و موجب رفع عقاب می‌شود؛ ولی بین آنها و بین کسی که حق را بالعیان می‌بیند و با حق حرکت می‌کند و قرین با حق است، خیلی تفاوت است.

در زمان مرحوم سیّد محمدباقر شفتی رشتی در اصفهان، یکی دیگر از علمای اصفهان به نام مرحوم کلباسی هم مرجعیّت مردم را بر عهده داشت؛ یعنی دو عالم در اصفهان بودند: یکی مرحوم شفتی و یکی هم مرحوم کلباسی.<sup>۳</sup>

---

<sup>۱</sup> سوره بقره (۲) آیه ۲. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۳۶:

«آن است کتاب منزل آسمانی که در آن شک و ریبی نیست، و کتاب هدایت است برای پرهیزکاران.»

<sup>۲</sup> معذّر و مؤمن: اصطلاحی اصولی است و در مواردی به کار می‌رود که دلیل و حجّتی موجب عذر و اّمن در اتیان بر طبق آنها شود، و مکلف بعد از اتیان عمل معذور است و از عذاب الهی مأمون خواهد بود. (محقّق)

<sup>۳</sup> آیه الله سیّد محمدباقر شفتی رشتی (متولد ۱۱۷۵ یا ۱۱۸۱ ه.ق، متوفای ۲ ربیع‌الأول ۱۲۶۰ ه.ق) و آیه الله میرزا محمد ابراهیم کلباسی، مشهور به حاجی کلباسی (متولد ۱۱۸۰ ه.ق در اصفهان، متوفای ۸ جمادی‌الأول ۱۲۶۱ ه.ق) از علمای بزرگ اصفهان و از شاگردان آیات عظام سیّد مهدی بحرالعلوم و محمدباقر وحید بهبهانی و جعفر کاشف‌الغطاء بودند. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به زندگانی‌نامه سیّد محمدباقر شفتی از تولد تا حضور؛ صاحب‌اشارات، کنگره بزرگداشت علامه کلباسی، ص ۴ - ۱۱.

این دو دارای دو نظریه متفاوت بودند و هر دو به نظریه خود عمل می‌کردند: مرحوم کلباسی چون وجوه شرعیّه را مختصّ به امام زمان علیه السّلام می‌دانست و تصرّف در آن وجوه را منحصر در شخص ایشان می‌دید، لذا در آنها تصرّف نمی‌کرد و اعتقادش بر این بود که باید این وجوه در یک‌جا ذخیره و دفن شود تا اینکه امام زمان علیه السّلام بیاید و زمین را بشکافد و این پول‌ها را در بیاورد؛ خب این یک نظریه.

از آن طرف، نظر مرحوم آقا سیّد محمّدباقر شفتی این‌طور نبود؛ بلکه مثل بقیّه، نظرشان بر این بود که وجوهی که به دست می‌رسد، باید در موارد خودش که شرع تعیین کرده است، خرج شود. و نه تنها وجوهات خودش را صرف می‌کرد، بلکه دستور می‌داد همان‌جایی که مرحوم کلباسی پول‌ها را پنهان می‌کرد، شبانه برونند و وجوهات را در بیاورند و آنها را نیز خرج می‌کرد. به مرحوم کلباسی - رحمة الله علیه - گفتند: «این پول‌هایی که تو داری پنهان می‌کنی، ایشان شبانه درمی‌آورد، و دیگر به دست امام زمان نمی‌رسد!» گفت: هر کسی به وظیفه خودش عمل می‌کند؛ من نظرم این است و دفنش می‌کنم، او نظرش آن است و درمی‌آورد.<sup>۱</sup>

دو نظریه متفاوت که هر دو براساس ادلّه و بینش و بصیرت خودشان انجام می‌دادند! ولی کار امام علیه السّلام این‌طور نیست و دیگر براساس ادلّه عمل نمی‌کند، امام خودش دلیل است و دیگر به کتاب و دفتر و محفوظاتش نگاه

---

<sup>۱</sup> جرعه‌ای از دریا، ج ۳، ص ۲۸۲.

نمی‌کند؛ او اتصال دارد و چون اتصال دارد حکم را با یقین و جزم بیان می‌کند.

## شک و تردید به مسیر، بالاترین خطر در راه خدا

بالاترین خطری که انسان را تهدید می‌کند و راه او را به خدا قطع می‌کند، وارد شدن شک و تردید در دل انسان است نسبت به مسیر و راهی که دارد؛ این از همه خطرناک‌تر است! شک و تردید موجب ورود و نفوذ شیطان می‌شود و وساوس شیطانی را در دل انسان می‌پروراند، و انسان از شک و تردید باید به خدا پناه ببرد! سلوک و حرکت *إلى الله* با شک و تردید نمی‌سازد. طریق *إلى الله*، قطع شدن از بوادى و اودیة وساوس شیطانی و هواهای نفس اماره است؛ و این قطع شدن باید توأم با یقین باشد. شک، انسان را نگه می‌دارد یا ساقط می‌کند. خطر آن موقع برای انسان پیش می‌آید که نسبت به راهش و بعضی از مواضع و مواردی که ممکن است در سر راه او واقع بشود، در نفس خود تردید و شک احساس کند. این شک کم‌کم گسترش پیدا می‌کند، به طوری که تمام زوایای قلب او را در بر می‌گیرد و او را تبدیل به یک موجود مرده، بی‌حیات و بی‌روح می‌کند، که دیگر قدرت حرکت و عمل از انسان سلب می‌شود و انسان دیگر نمی‌تواند حرکت کند.

## دستور اسلام به ملازمت عمل با یقین

لذا در اسلام در تمام موارد می‌بینیم که دستور داده شده است: عملی که می‌خواهی انجام بدهی، با یقین باشد؛ عمل را بر اساس شایعات انجام نده! روی کاری که می‌خواهی انجام بدهی فکر کن و در آن تأمل کن! کاری را انجام بده که در روز قیامت اگر خدا صحنه آن عمل را در مقابل تو قرار بدهد، شرمندة نشوی! در هنگام عمل، زوایای فکری خود را بررسی کن و وقتی که تمام راه‌ها برای تو روشن بود، آن موقع اقدام کن!

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّ الْعَمَلَ الدَّائِمَ الْقَلِيلَ عَلَى الْيَقِينِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْعَمَلِ الْكَثِيرِ عَلَى غَيْرِ يَقِينٍ؛<sup>۱</sup> «عمل کم و پیوسته ولی از روی یقین و اعتقاد، نزد خداوند بهتر

است از آن عمل و کار و تلاش و به تعبیر افتادن زیادی که از روی شک و تردید و ظن و گمان باشد.»

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالظَّمَأُ، وَكَمْ مِنْ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا السَّهَرُ وَ

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۲، ص ۵۷.

العناء! حَبْدًا نَوْمُ الْأَكْيَاسِ وَإِفْطَارُهُمْ!<sup>۱</sup>

«چه بسا روزه‌دارانی که تنها ثمرهٔ روزهٔ آنان، تشنگی و گرسنگی است؛ و چه شب‌زنده‌دارانی که تنها نتیجهٔ عمل آنها فقط بیداری شب و به تعب افتادن خودشان است! خوشا به حال آن زیرکان از مؤمنین که در وقت خود، افطار می‌کنند و در وقت خود، روزه می‌گیرند؛ در وقت خود، به بیداری شب می‌پردازند و در وقت خود، استراحت می‌کنند!»

امیرالمؤمنین علیه السلام به ربیع بن خثیم دستور می‌دهد که خودش را برای نبرد و جنگ با معاندین اسلام آماده کند؛ ربیع در جواب می‌گوید: «یا امیرالمؤمنین، به من یک گوشه و زاویه‌ای بده که بروم خدا را عبادت کنم!» امیرالمؤمنین هم به او می‌فرماید: «به خراسان برو!» و حکومت خراسان را به ربیع می‌دهند و او نیز به آنجا می‌رود و مشغول عبادت می‌شود.<sup>۲</sup> این هم یک طور!

«حَبْدًا نَوْمُ الْأَكْيَاسِ وَإِفْطَارُهُمْ!» یک وقت متوجه می‌شویم که تمام عمر و پنجاه سال عبادت ما، همه هوا و کشک بوده است. اگر ما یقین را از قدم اوّل در نظر بگیریم، در آخر کار دچار افسوس و حسرت نمی‌شویم. وقتی که انسان می‌خواهد جنگ بکند باید این جنگ توأم با یقین باشد؛ وقتی که انسان می‌خواهد انفاق کند نباید از روی احساسات باشد، باید از روی فکر و تأمل باشد؛ وقتی که انسان می‌خواهد عملی را انجام بدهد، مثلاً روزه بگیرد یا نماز بخواند یا حج برود، تمام اینها باید از روی فکر و یقین و تأمل باشد؛ حجتی که می‌خواهد انجام دهد مبادا از

---

<sup>۱</sup> نهج البلاغة (عبدہ)، ج ۴، ص ۱۷۱.

<sup>۲</sup> وقعة صفین، ص ۱۱۵، با قدری اختلاف.

روی احساس باشد، مبدا از روی خیال باشد، مبدا ظنّ به عبودیت، او را از رسیدن به مطلوب باز دارد. تمام اینها ریسمان‌ها و شبکه‌های شیطان است که برای افراد مختلف، از این شبکه‌ها و ریسمان‌ها استفاده می‌کند و خود انسان هم اطلاع پیدا نمی‌کند! انسان باید تأمل کند!

إنّ أمير المؤمنين عليه السلام كان إذا أراد القتال، قال هذه الدعوات: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْلَمْتَ سَبِيلًا مِنْ سُبُلِكَ جَعَلْتَ فِيهِ رِضَاكَ وَنَدَبْتَ إِلَيْهِ أَوْلِيَاءَكَ، وَجَعَلْتَهُ أَشْرَفَ سُبُلِكَ عِنْدَكَ ثَوَابًا وَ أَكْرَمَهَا لَدَيْكَ مَأْبَأًا وَ أَحَبَّهَا إِلَيْكَ مَسْلَكًا!»

«امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی برای نبرد با معاویه حرکت کرد، هنگامی که حضرت می‌خواست جنگ کند این دعاها را خواند:

”خدایا تو یک راهی از راه‌های خودت را به روی ما گشودی و باز کردی و نشان دادی، و رضای خودت را در حرکت در این راه قرار دادی و اولیاءت را به این راه فراخواندی، و این راه را بالاترین راه ثبوت و اجر برای بندگان خودت قرار دادی!“

شهادت در راه خدا! مگر بالاتر از این ممکن است!؟

﴿إِنَّ اللَّهَ أَشْرَفُ تَرَى مِنْ آلِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأُمَّمٌ وَوَلَهُمْ بِأَنَّ لَهُمْ آلَ جَنَّةٍ﴾؛<sup>۱</sup> «خدا در اینجا معامله می‌کند و می‌گوید: شما جان‌هایتان [و مال‌هایتان] را به من بدهید، من در مقابل بهشت را به شما می‌دهم!»

### عَلَّتْ سَعَادَتُ اِبْدِي اَصْحَابِ سَيِّدِ الشَّهَدَا عَلَيْهِ السَّلَامُ

واقعاً انسان به حال اصحاب سیدالشهدا غبطه می‌خورد که اینها چطور آمدند و گذشتند و در یک شبانه‌روز تمام قضایا تمام شد؛ یعنی به یک سعادت ابدی رسیدند که واقعاً عجیب است! به هوش باشیم که یک وقت از آنهایی نباشیم که عمری را در هوای غیر محبوب سپری کنیم! حالا اینها یک طرف، قضیه آن نصرانی در مجلس یزید، در طرف دیگر! واقعاً وقتی خدا به کسی توفیق بدهد، در عرض یک ساعت، در عرض چند دقیقه و

---

<sup>۱</sup> سوره توبه (۹) آیه ۱۱۱.

حتی در عرض یک لحظه، یک گذشت می کند و به مطلوب می رسد و قضیه تمام می شود! یعنی بعد از یک گذشت و یک حرکت و یک ایثار، به مطلوب می رسد! سر آن نصرانی را زدند!<sup>۱</sup> اینکه سرش را می زنند، با تصادف در خیابان چه تفاوتی می کند؟! اگر شما در خیابان حرکت کنید و ماشینی به شما بزند، آیا دیگر از بعد این جریان اطلاع پیدا می کنید؟! نه خیر، یک دفعه چشم باز می کنید و می بینید که در یک جای دیگری هستید؛ البته اینکه که کجا می روید، آن دیگر با خداست! خب این هم همین است؛ وقتی با شمشیر گردنش را می زنند، چشم باز می کند و می بیند که در کجاست! [می گوید]: به به! کجا بودیم و کجا رفتیم! ولی تمام اینها برای همان یک لحظه تصمیم است؛ یک حرکت به حقیقت و واقعیت همان، و داخل شدن در زیر خیمه امام حسین همان؛ تنها یک حرکت و تنها یک لحظه!

### دعای امیرالمؤمنین علیه السلام از خداوند مبنی بر شهادت همراه با یقین

[امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامه دعا عرضه می دارد]:

و أكرمها لَدَيْكَ مَآبَاً وَأَحَبَّهَا إِلَيْكَ مَسَلَكًا؛ «اینجا بالاترین جایگاهی است که تو برای بندگان خودت قرار دادی و بهترین راهی است که مورد رضای تو است.»  
 ثُمَّ اشترَيْتَ فِيهِ ﴿مِنَ آلِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ﴾ وَأُمَّ وَاللَّهُمَّ بَأْنِ لَهُمُ آلَ جَنَّةٍ ﴿﴾؛ «و بعد، از مؤمنین جان های آنها و اموال آنها را خریدی و در مقابل، به آنها بهشت را عنایت کردی.»  
 ﴿يَقْتُلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فِيقَ تَلُّونَ وَيَقُ تَلُّونَ﴾،<sup>۲</sup> وَعَدَا عَلَيْكَ حَقًّا؛ «اینها در راه خدا مجاهده کنند و با کفار و معاندین جنگ کنند؛ یا بکشند و یا کشته شوند.»  
 ذمَّة تو است.»

غیر از خدا چه کسی می تواند به وعده خودش عمل کند؟! اگر در تمام دنیا و در تمام عالم بگردیم، یک شخص صادق الوعد مثل خدا پیدا نمی کنیم که پای وعده ای که

<sup>۱</sup> اللهوف، ص ۱۹۰.

<sup>۲</sup> سوره توبه (۹) آیه ۱۱۱.



می دهد بایستد؟! یکی نود درصد، یکی هشتاد درصد، یکی هفتاد درصد، کم و زیادش تفاوت دارد؛ اما آن که وعده می دهد و پای وعده اش هم می ایستد فقط خدا است! «وَعَدًا عَلَيكَ؛ بر عهده تو است و خودت گفته ای!»

فاجعلني ممن اشترى فيه منك نفسه؛ «من را از آن افرادی قرار بده که جانش را در راه تو فروخته است!»

ثُمَّ وَفَى لَكَ بَبَيْعِهِ الَّذِي بَايَعَكَ عَلَيْهِ، غَيْرَ نَاكِثٍ وَلَا نَاقِضٍ عَهْدًا وَلَا مُبَدِّلًا تَبْدِيلًا؛ «من را از آن افرادی قرار بده که آن بیعتی را که با تو بسته است، تا آخر به آن وفا می کند و بر سر میثاق خود می ماند و نقض بیعت نمی کند! و آن عهدی که در عالم اُلت با تو بسته ام، بر سر آن عهد بایستم! (و به من توفیق استقامت و ادامه حرکت در راه خودت را عنایت کن!)»

بَلِ اسْتِجَابًا لِمَحَبَّتِكَ وَ تَقَرُّبًا بِهِ إِلَيْكَ؛ فاجعله خاتمة عملي، وصير فيه فناء عمري، و ارزقني فيه لك و به مشهدًا توجب لي به منك الرضا و تحط به عني الخطايا!

«خدایا، این راهی را که برای من در پیش گرفتی، [موجب] استیجاب [و سزاوار شدن برای] محبت خودت قرار بده، تا من با این راه، محبت و رضای تو را جلب کنم و به واسطه این راه، تقرّب به سوی تو پیدا کنم و بدین وسیله گناهانم را فرو بریزی!»

حضرت می فرماید: «فاجعله خاتمة عملي؛ خاتمه عمل من را شهادت در راه خودت قرار

بده!» خُب همین طور هم شد. امیرالمؤمنین بارها از خدا تقاضای شهادت می کرد! بارها در زمان رسول

اکرم وقتی با پیغمبر اکرم صحبت می کردند، عرض می کرد: «یا رسول الله، دعا کن من شهید شوم!»<sup>۱</sup>

بارها اتفاق افتاده بود. منتها شهادت با یقین و شهادت با رستگاری؛ نه شهادت ظاهری!

وقتی پیغمبر اکرم در روزهای آخر شعبان، قبل از آمدن ماه رمضان خطبه

<sup>۱</sup> بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۲۴۳؛ شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج ۹، ص ۲۰۶.

می خواندند، در آن خطبه مفصل به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:  
 كَأَنِّي بَكَ وَأَنْتَ تُصَلِّي لِرَبِّكَ وَقَدْ انْبَعَثَ أَشْقَى الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ...؛ «من دارم نگاه می کنم که  
 تو در محراب نماز می خوانی و اشقی الأولین و الآخِرین تو را به شهادت می رساند.»  
 امیرالمؤمنین نسبت به شهادت مسئله و نظری ندارد، می فرماید:  
 و ذلك في سلامةٍ من ديني؟<sup>۱</sup> «آیا دینم سالم است یا نه؟»  
 مسئله این است! اعتقاد در آن موقع سالم است یا نه؟ آیا در آن موقع چیزی با دینم آمیخته  
 شده است یا نه؟

عمده همین است که انسان در وقت وفات -چه با شهادت و چه با غیر شهادت- دینش از شرك  
 سالم باشد. بعضی ها پنجاه درصد دین دارند و پنجاه درصدشان مخلوط است؛ بعضی ها شصت درصد  
 دین دارند و چهل درصد مخلوط است. امیرالمؤمنین می گوید: من يك درصد مخلوط هم نمی خواهم،  
 من دین صددرصدی می خواهم! چه موقع دین، صددرصد می شود؟ موقعی که انسان به حق مطلق  
 متحقق بشود، آن موقع صددرصد است؛ والّا يك أشهد أن لا إله إلا الله گفتن و يك أشهد أن محمداً  
 رسول الله گفتن برای انسان دین صددرصد نمی آورد! اهل تسنن هم همین حرف ها را می زنند ولی دنبال  
 چه کسانی هستند!

[امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامه دعا عرضه می دارد]:  
 وَ تَجْعَلُنِي فِي الْأَحْيَاءِ الْمَرْزُوقِينَ بِأَيْدِي الْعُدَاةِ وَالْغُصَاةِ، تَحْتَ لِوَاءِ الْحَقِّ وَ رَايَةِ الْهُدَى، مَاضِيًا  
 عَلَي نَصْرَتِهِمْ قُدُمًا، غَيْرَ مَوَكُّ ذُبْرًا وَ لَا مُحَدِّثٍ شَكًّا!  
 «خدایا مرا در بین احيائي قرار بده که مرزوق هستند و شهادت را به دست گناهکاران برای آنها  
 روزی کردی! تمام اینها باید در تحت پرچم حق و رایت هدی و هدایت باشد، و من بر طبق راه  
 هدایت و راه گذشتگان از

<sup>۱</sup> فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۱۳۵.

حرکت کنندگان در مسیرِ حقّ و هدایت بروم، و به مسیر آنها پشت نکنم و شکی در وجود من پیدا نشود.»

ببینید امیرالمؤمنین علیه السّلام چه چیزهایی را بیان می‌کند! او که مولا علی است، در موقع حرکت به سمت دشمنان و رفتن جلوی آنها این مسائل را بیان می‌کند؛ ما که دیگر جای خود داریم! مسئله خیلی دقیق است!

اللَّهُمَّ وَاعُوذُ بِكَ عِنْدَ ذَلِكَ مِنَ الْجُبْنِ عِنْدَ مَوَارِدِ الْأَهْوَالِ، وَ مِنَ الضَّعْفِ عِنْدَ مُسَاوَرَةِ الْأَبْطَالِ، وَ مِنَ الذَّنْبِ الْمُحِيطِ لِلْأَعْمَالِ!

«خدایا به تو پناه می‌برم از اینکه هنگام مصاف با دشمنان و وقتی که موارد و مواطن خوف و ترس برای انسان پیش می‌آید، مرا ترس و جبن فرا بگیرد و از حرکت باز دارد؛ و موقعی که با [پهلوانان از] دشمنان به ستیز برمی‌خیزم، من دچار ضعف و سستی شوم؛ و در آن موقع حسّاس و در تمام قدم‌ها و در آن لحظات، گناهی از من سر بزند و کاری انجام بدهم که اُعمال من حبط بشود و اجر من از بین برود!»

فَأُحْجِمَ مِنْ شَكٍّ أَوْ أَمْضَى بغيرِ يَقِينٍ، فَيَكُونُ سَعْيِي فِي تَبَابٍ وَ عَمَلِي غَيْرَ مَقْبُولٍ؛<sup>۱</sup> [که در این صورت] شک بر من عارض بشود و عملم بر طبق یقین نباشد! [و سعیم در هلاکت واقع شود و عملم مقبول نباشد!]

خیلی مهم است که عمل بر طبق یقین باشد! حضرت دارد حرکت می‌کند و به سمت دشمن می‌رود، در همان حال حرکت به سمت دشمن می‌گوید: کاری از من سر نزنند که آن عمل با آن حرکت ابتدایی من منافات داشته باشد! در تمام لحظات این حرکت، باید این عمل و قدم من، قدمی باشد که با آن جهت اولی من که می‌دانستم اول حرکتم یقین است، منافات نداشته باشد؛ یعنی آن حالت یقین باید با تمام این معرکه و رویارویی با ابطال و درگیری با حوادث و... همراه باشد.

### وجه تمایز جهاد امیرالمؤمنین علیه السّلام از سایر جنگ‌ها

لذا جنگیدن امیرالمؤمنین علیه السّلام با جنگ ما خیلی تفاوت می‌کند.

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۵، ص ۴۶.

امیرالمؤمنین نمی‌خواهد در جنگ پیروز بشود، می‌خواهد یقین خود را حفظ کند؛ و همه نکته در اینجا است! امیرالمؤمنین علیه السلام که برای از بین بردن معاویه حرکت می‌کند و با تمام شور و با تمام توان، مردم را حرکت می‌دهد، در همان حالی که می‌فرماید:

سَأَجْهَدُ فِي أَنْ أُطَهِّرَ الْأَرْضَ مِنْ هَذَا الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ وَالْجَسَمِ الْمَرْكُوسِ<sup>۱</sup> «تمام توان خودم را به کار می‌برم که این انسان منکوس و واژگون را از اریکه خلافت سرنگون کنم!»

نظرش از بین بردن معاویه نیست؛ نظرش عمل بر وفق یقین است، نظرش عمل بر وفق تکلیف است!

حضرت حرکت می‌کند و در جبهه با معاویه مصادف می‌شود؛ اما همین که آب را می‌بندند و حضرت حمله می‌کند و آب را می‌گیرد، به اصحاب می‌گوید: «به آنها آب بدهید!»<sup>۲</sup> اگر امیرالمؤمنین آب را به روی آنها می‌بست، کار تمام بود! اگر علی صرفاً می‌خواست که معاویه از بین برود، پس چرا از این مسائل و از این مواطن و موارد استفاده نکرد؟! او می‌خواهد تکلیف را انجام بدهد! ما می‌جنگیم، مردانه می‌جنگیم، چه معاویه از بین برود و چه از بین نرود. امیرالمؤمنین علیه السلام این طوری و به این قسم امیرالمؤمنین شد!

اما همین امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی که آب را باز می‌کند، می‌بینند که شروع به گریه می‌کند، و به اطرافیان خطاب می‌کند و می‌گوید:

من این آب را برای معاویه باز کردم، اما یک روزی می‌رسد که فرزند همین معاویه، آب را به روی فرزند من می‌بندد!<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> نهج البلاغة (عبده)، ج ۳، ص ۷۳.

<sup>۲</sup> وقعة صفین، ص ۱۶۱.

<sup>۳</sup> بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۶۶:

«عن عبدالله بن قیس قال: كُنْتُ مَعَ مَنْ عَزَا مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صَفِينِ، وَ قَدْ أَخَذَ أَبُو أَيُّوبَ الْأَعْوَرُ السُّلْمِيُّ الْمَاءَ وَ حَرَزَهُ عَنِ النَّاسِ، فَشَكَا الْمُسْلِمُونَ الْعَطَشَ، فَأَرْسَلَ فَوَارِسَ عَلِيَّ كَشَفِيهِ، فَانْحَرَفُوا خَائِبِينَ، فَضَاقَ صَدْرُهُ، فَقَالَ لَهُ وَ لَدَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "أَمْضِي إِلَيْهِ يَا أَبْتَاهُ؟" فَقَالَ: "أَمْضِي يَا وَلَدِي!" فَمَضَى مَعَ فَوَارِسَ فَهَزَمَ أَبُو أَيُّوبَ عَنِ الْمَاءِ وَ بَنِي خَيْمَتَهُ وَ حَطَّ فَوَارِسُهُ وَ أَتَى إِلَى أَبِيهِ وَ أَحْبَرَهُ، فَبَكَى عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقِيلَ لَهُ: "مَا يُبْكِيكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ هَذَا أَوَّلُ فَتْحٍ بِرَكَّةِ الْحُسَيْنِ؟" فَقَالَ: "ذَكَرْتُ أَنَّهُ سَيُقْتَلُ عَطْشَانًا بِطَفِّ كَرِبْلَاءَ حَتَّى يَنْفِرَ فَرَسُهُ وَ يُجْمَحَمَ وَ يَقُولُ: الظِّلْمَةُ الظِّلْمَةُ لِأُمَّةٍ قَتَلَتْ ابْنَ بَنَاتِ نَبِيِّهَا!"»

ترجمه: «از عبدالله بن قیس روایت شده است که می‌گوید: با کسانی بودم که در صفین در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام

فرق بین حقّ و باطل اینجا است؛ این علی شد و او [معاویه] شد؛ این حسین شد و او یزید و عبیدالله و عمر سعد شد!

تمام خواست امیرالمؤمنین علیه السلام این است که به تکلیف عمل کند. این مهم است و ما باید این را داشته باشیم؛ و الأهر قضیه‌ای که اتفاق بیفتد، دیگر به خواست و مشیت خدا است.

### شاخصه‌های مولا و مقتدای انسان

لذا اگر ما دقت کنیم می‌بینیم که تمام افراد براساس شایعات و اهواء حرکت می‌کنند؛ از جاهل گرفته تا عالم، همه براساس شایعات حرکت می‌کنند، و فکر و تأمل نمی‌کنند و در عملشان تدبیر نمی‌کنند؛ همه مقلدند، بتمام معنی‌الکلمه همه مقلد هستند و همه تقلید می‌کنند! و ای کاش اگر ما تقلید هم می‌کردیم، از یک مولای حرّ و آزاد تقلید می‌کردیم، نه مولایی که خودش هم مقلد کسی دیگر است! تقلید کن از

---

جنگیدند. ابویوب سلمی بر آب مسلط شد و آب را به روی مردم بست. مسلمین از تشنگی به آن حضرت شکایت کردند. حضرت سوارانی را برای باز کردن آب فرستاد، اما آنها شکست خوردند و دست خالی بازگشتند. سینه حضرت تنگ شد. فرزندش امام حسین علیه السلام به آن حضرت عرض کرد: «پدر جان، آیا من برای باز کردن آب بروم؟» حضرت فرمود: «برو فرزندان!» امام حسین علیه السلام با سوارانی به سمت شریعه عزیمت نمود و ابویوب را شکست داد و خیمه خود را همان جا برپا نمود و سوارانش را فرود آورد و به نزد پدرش آمد و او را از آنچه اتفاق افتاده بود با خبر نمود. علی علیه السلام گریست؛ به آن حضرت عرض شد: «یا امیرالمؤمنین سبب گریه‌ات چیست؟ این اولین پیروزی به برکت حسین علیه السلام است!» فرمود: «به یاد آوردم که او را در زمین طف کربلا تشنه و عطشان خواهند کشت تا اینکه اسبش می‌گریزد و شیهه می‌کشد و می‌گوید: فریادرس! فریادرس از امتی که پسر دختر پیغمبر خود را کشتند!» (محقق)

آن کسی که تو را آزاد کند و تو را از رقیت دریاورد؛ نه تقلید از اهواء و آراء مردم:

مر مرا تقلیدشان بر باد داد \*\*\* که دو صد لعنت بر آن تقلید باد<sup>۱</sup>

تمام کارهایی که ما انجام می‌دهیم، براساس شایعات و اهواء و حرف مردم و جوئی که برای انسان ایجاد می‌کنند و مسائلی که از دید ما پنهان است، می‌باشد؛ بر طبق جهالت‌های خودمان تصمیم می‌گیریم و سپس معلوم می‌شود که مطلب غیر از این بوده است! جان من، حُب از اوّل چشمت را باز کن! **(إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا)**.<sup>۲</sup>

همه مردم مقلدند! خوشا به حال آن افرادی که آن قِلادهٔ تقلید را به گردن کسی انداخته‌اند که آنها را آزاد می‌کند و از تقلید بیرون می‌آورد؛ آن کسی که خودش هم آزاد و حرّ باشد و دیگر مقلد نباشد و واقعیت برایش مسلم باشد؛ که او فقط مولا علی است!

کیست مولا، آن که آزادت کند \*\*\* بند رقیت ز پایت بر کند

زین سبب پیغمبر با اجتهاد \*\*\* نام خود و آن علی مولا نهاد

گفت: هر کو را منم مولا و دوست \*\*\* ابن عمّ من علی، مولای اوست

ای گروه مؤمنان شادی کنید \*\*\* همچو سرو و سوسن آزادی کنید<sup>۳</sup>

ما در بسیاری از موارد می‌بینیم که ناخواسته به سمتی حرکت می‌کنیم، درحالتی که آن حرکت ما خواسته و زاییدهٔ فکر و عقیدهٔ ما نیست. مثلاً این مارشی که در هنگام جنگ برای حرکت به سوی مصاف با دشمن می‌نوازند، براساس حرکت نفس و سلب اختیار انسان و ایجاد روح تهوّر، بدون دخالت تعمق و تعقل، برای حرکت به سوی دشمن تدوین و ترتیب شده است. شخص با به وجود آمدن این مسائل و این

---

<sup>۱</sup> مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۲۰۴.

<sup>۲</sup> سوره اسراء (۱۷) آیه ۳۶.

<sup>۳</sup> مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۱۱۲۲ و ۱۱۲۳.

قضایا و نواخته شدن این آلات دارد حرکت می‌کند، و چه بخواید و چه نخواهد، حرکت او به‌سوی قوای دشمن سریع می‌شود و خواسته و ناخواسته در اجرای اهداف حرکت می‌کند؛ درحالتی که خودش از خودش اختیار ندارد. این فایده‌ای ندارد!

### کیفیت شعارهای اسلامی

شعار در جنگ باید شعاری باشد که اهداف اسلامی را در ذهن انسان تجدید کند، نه اینکه سلب اختیار کند؛ این فایده‌ای ندارد. حرکت انسان در جبهه باید براساس یقین و براساس تعقل باشد، نه براساس سلب اختیار.

در جنگ احد، مشرکین برای از بین بردن مسلمین، از همین جهت احساسات و تبلیغات استفاده کردند؛ آن بت بزرگ هُبَل را با خودشان حمل کردند و در کوران نبرد، شعار می‌دادند و فریاد می‌زدند:

أَعْلُ هُبَلُ، أَعْلُ هُبَلُ؛ «هبل را بالا ببرید، هبل را بالا ببرید! هبل بالا است! هبل بزرگ مرتبه است! هبل بالا مرتبه است!»

از آن طرف وقتی مسلمین دیدند آنها این‌طور دارند شعار می‌دهند، آنها هم شروع کردند به شعار دادن:

اللَّهُ أَعْلَىٰ وَ أَجْلُ؛<sup>۱</sup> «اللَّهُ أَعْلَىٰ وَ أَجْلُ است!»

لذا شعار عزاداری و مصیبت سیدالشهدا علیه السلام نباید شعاری باشد که صرفاً احساسات را تحریک کند، بلکه باید شعاری باشد که مکتب امام حسین را نشان بدهد. امام حسین نیاز به گریه‌کننده ندارد؛ امام حسین نیاز به آدم دارد! یعنی دو نفر آدم پیدا بشوند! امام حسین علیه السلام به اندازه کافی گریه‌کننده دارد؛ در روایت داریم:

تمام خلائق از ملائکه و عرش و فرش، حَتَّى الْحِيتَانِ فِي الْبَحَارِ، «حَتَّى مَاهِي هَاي در دریاها» برای امام حسین گریه کردند.<sup>۲</sup>

امام حسین نیاز به گریه ما ندارد؛ امام حسین آمده است و خودش را از بین

<sup>۱</sup> تفسیر القمّی، ج ۱، ص ۱۱۷.

<sup>۲</sup> الأملی، شیخ صدوق، ص ۱۱۵؛ کامل الزیارات، ص ۸۰.

برده و فدا کرده است برای اینکه این حرف در سر من و شما برود: «حرکتی که می‌خواهی بکنی نباید براساس احساسات باشد، بلکه باید به کارهایت یقین داشته باشی!» برای این آمد و این فداکاری را انجام داد!

متأسفانه امروزه تبلیغات به نحوی است که عقل و شعور ما مسلمان‌ها را از ما گرفته است. تبلیغات وسیله‌ای است که امام حسین را یزید و یزید را به جای امام حسین می‌نشانند! مگر همین تبلیغات شام و تبلیغات بنی‌امیه این کار را نکرد؟! امام حسین را یزید کرد! روزی هارون‌الرشدید در مجلسی نشسته بود که هشام بن حکم صحبت می‌کرد و صحبت هشام را گوش می‌داد. وقتی که بیرون آمد، رو به جعفر بن یحیای برمکی کرد و گفت: «زبان این مرد قدرت صد هزار مرد شمشیر زن را دارد!»<sup>۱</sup>

### «تبلیغات» بزرگ‌ترین وسیله استعمار برای از بین بردن تعقل در مسلمین

امروزه مسئله تبلیغات، یکی از مهم‌ترین مسائلی است که دنیای استکبار و استعمار برای از بین بردن مسلمین و پیاده کردن اهداف خود استفاده می‌کند. یکی از فرماندهان تبلیغاتی آلمان در خاطراتش می‌نویسد:

من به هیتلر گوشزد کردم که تبلیغات می‌تواند با ده لشکر زرهی متفقین روبه‌رو شود و آنها را از بین ببرد!<sup>۲</sup>

لذا مهم‌ترین وسیله برای اجرای نقشه‌های آلمان در آن زمان، مسئله تبلیغات بود و کار خود را با تبلیغات پیش می‌بردند؛ دروغ می‌گفتند و دروغ را به مردم تحمیل می‌کردند، و رادیوهای آلمان برای سربازان اخبار دروغ پخش می‌کرد و آنها را به دروغ به میدان نبرد می‌فرستاد؛ همه دروغ بود! وقتی مطلع شدند که دیگر کار از کار گذشته بود و دیدند چه کلاهی سرشان رفته است! کی آلمان جایی را فتح کرده بود؟! دائماً در حال عقب‌نشینی بود! وقتی از جریان مطلع شدند که آمریکا و شوروی آمدند

---

<sup>۱</sup> کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۶۷.

<sup>۲</sup> نبرد برلین.



و برلین را بین خودشان تقسیم کردند؛ آن موقع فهمیدند که تمام آنچه را گوبلز<sup>۱</sup> فرمانده تبلیغاتی آلمان می‌گفت، همه آنها کشک و دروغ بوده است!

امروزه تبلیغات، مهم‌ترین عامل استعمار برای از بین بردن فکر و تعقل ملل عقب‌افتاده و مسلمین است. امروزه با همین تبلیغات است که کودتای قطع نسل و شیعه‌کشی را در ایران به راه انداخته‌اند؛ با همین تبلیغات است که نسل شیعه را در حال انقراض و اضمحلال قرار داده‌اند، آن‌هم در تنها کشور شیعه جهان، کشور ایران. و موقّق هم شده‌اند، و با همین شیوه و تبلیغات و آمار دروغ، اذهان من و شما را ربوده‌اند و از وسائل ارتباط جمعی ما، علیه ما به‌احسن‌وجه استفاده کرده‌اند. این نسل‌کشی شیعه که امروز در ایران در حال وقوع است، کودتای بدون خونریزی آمریکا و انگلیس است که متأسفانه به پیروزی رسیده است!

می‌گویند: «جمعیت دنیا در حال انقراض است!» به جهنّم که در حال اضمحلال است! اگر شما دل‌تان برای جمعیت دنیا سوخته است، خودتان جمعیتان را کم کنید! چرا باید آمریکا دوست و پنجاه میلیون جمعیت داشته باشد؟! خب جمعیتش ده میلیون بشود! چرا قضیه بر سر ما خراب شود؟! چرا نسل شیعیان امام علی علیه السلام از بین برود؟! نسل آن عرق‌خورها از بین برود؛ به درک که از بین برود! نسل آن نصرانی‌ها و یهودی‌ها و ضدّ خدا و ضدّ بشر و ضدّ خلق‌ها از بین برود! بهتر است از بین برود؛ عیبی ندارد، ما هم خیلی خوش‌بخت می‌شویم! جمعیت دنیا به صد میلیون برسد، نود میلیون ایران، ده میلیون همه دنیا؛ چه اشکالی دارد؟! چه بهتر! کسی حرفی ندارد! شما برای جمعیت دنیا دل می‌سوزانید یا برای شیعیان علی؟! شما از اینکه ما دچار فقر هستیم نگرانید، درحالی‌که هر سال صدها میلیون تن گندم خود را

---

<sup>۱</sup> پاول جوزف گوبلز (Paul Joseph Goebbels): سیاست‌مدار ناسیونال سوسیالیست آلمانی (۱۹۳۳ - ۱۹۴۵ م) وزیر تبلیغات آلمان نازی بود. او از نزدیک‌ترین دوستان و همکاران هیتلر بود و شهرت او تا حدّ زیادی ناشی از خطابه‌های پورشور و تبخّرش در سخن‌وری بود. (محقق)

برای بالا نگهداشتن ارز، به دریا می‌ریزید؟! شما نگران فقر جهان عقب‌افتاده هستید، درحالی‌که غذای زائد یک ماه آمریکا برای تغذیه یک سال آفریقا کفایت می‌کند!

### نقش علمای سوء در پیشبرد اهداف استعمار

از خدا بی‌خبران با تبلیغات مسموم خود، پیر و جوان ما، و جاهل و عالم ما را سفیهانه در خدمت اهداف خود گرفتند! و در این راستا قصابان و جلادان و پزشکان بی‌دین و بی‌ایمان و از خدا بی‌خبر هم با غداًره و شمشیر به پاره کردن شکم مردم پرداختند و لباس سفید و محترم پزشکی - به خیال خودشان - را با این جنایات وحشت‌آفرین آلوده کردند!! اینها همان‌هایی هستند که وقتی که در دانشگاه می‌روند، می‌گویند: «ما برای سه چیز به دانشگاه می‌رویم؛ اول مسئله سربازی‌مان حل بشود، دوم زن بگیریم، سوم پول به دست بیاوریم!» این لباس خیلی شریف است؛ لباسی که فقط برای پرکردن جیب و فقط برای رسیدن به شکم و ... مورد استفاده واقع می‌شود! اینهایی که می‌گویم، شوخی نمی‌کنم! از خدا بی‌خبرانی که در ازای از بین بردن شرف و ناموس زنان، نمره و درجه در اختیار آنها قرار می‌دهند، آلت دست آمریکا و صهیونیسم هستند برای از بین بردن و نسل‌کشی شیعه و مملکت ایران! اینها تمام توان خود را در اختیار سازمان سیا قرار داده‌اند و تمام اینها در اختیار آنها هستند، و فقط و فقط به تنها چیزی که فکر می‌کنند پول و پول و پول است! همه دروغ است! مریض را با تبلیغات دروغ به اطاق عمل می‌کشاند و هر مصیبتی که بخواهند بر سرش درمی‌آورند! مسئله‌ای که برای خود ما هم اتفاق افتاد! ارزش منبر بیشتر از این است که من بخواهم از این بی‌وطنان از خدا بی‌خبر نام ببرم که چطور با کلمات کذب خود موجب از بین رفتن سلامتی افراد شدند، و بعداً در صحبت‌هایشان مشخص شد که قضیه همین است! اینها در ازای گرفتن پول و ارتقاء، دارند مردم را مقطوع‌النسل می‌کنند!<sup>۱</sup> اینها

همین افرادی هستند که لباس شریف پزشکی بر تن کرده‌اند! اینها از یک طرف؛ و اما از طرف دیگر و خطرناک‌تر، علمای بی‌دین و سفیه و گول‌خورده و ساده و چه بسا معاند، که برای اهداف دنیوی خود، در خدمت آنها قرار گرفته‌اند! این بماند!

### تحلیل و بررسی اثر تبلیغات سوء در بیعت‌شکنی کوفیان

تبلیغات این‌طوری است! اینها تبلیغات است! تبلیغات می‌آید و هستی و عقل و شعور را از

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون قطع نسل شیعیان با ادعاهای واهی و دروغین رجوع شود به رساله نکاحیه، کاهش جمعیت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین، حضرت علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی رضوان الله تعالی علیه.

انسان می‌گیرد! در آن وقتی که انسان متوجّه بشود که عجب، مسئله از چه قرار است؛ چه کسی باید جواب بدهد؟!

چه کسانی برای امام حسین علیه السّلام نامه داده بودند؟ چهار هزار نامه از همین مردم به امام حسین رسید! سیدالشّهدا در روز عاشورا به یکی از اصحاب خود می‌فرماید: «آن کیسه‌ای را که نامه‌ها در آن است بیاور!» بعد حضرت شروع می‌کنند یکی یکی به اسم صدا کردن:

ای شبت بن ربّعی، مگر تو برای من نامه نداده‌ای؟! ای حجّار بن أبجر، مگر تو برای من نامه نداده‌ای؟!<sup>۱</sup>

حالا حجّار بن ابجر که بود؟ همان که نامه فدایت شوم نوشته بود؛ و همین آقا با چهار هزار نفر مسئول بود که آب را به روی امام حسین ببندد! چطور می‌شود؟! تبلیغات آمد و اینها را برگرداند! نه آن نامه‌ای که به امام حسین دادند از روی یقین بوده است، و نه به مصاف امام حسین آمدنشان از روی یقین بوده است؛ همه از روی شک بوده است!

مسلم بن عقیل با نامه سیدالشّهدا وارد کوفه می‌شود؛ حضرت راجع به مسلم بن عقیل چه می‌فرماید:

و قد بعثتُ إليکم أخی و ابن عمّی و ثقتی من اهل بیتی؛<sup>۲</sup> «من به سوی شما برادرم و پسر عمویم و ثقة از اهل بیت خودم را فرستادم!»

یعنی: انگار خودم آمدم! وقتی امام حسین به کسی بگوید: «برادر من» دیگر کارش تمام است. می‌فرماید: «برادر خودم و پسر عموی خودم و ثقة از اهل بیت خودم را به سوی شما فرستادم!»

سی هزار نفر با مسلم بیعت کردند! بیعت یعنی: ما حاضریم و میثاق می‌بندیم و متعهد هستیم که هرچه تو گفتی عمل کنیم. چطور شد که وقتی امیرالمؤمنین سراغ انصار و مهاجرین می‌رود و می‌گوید: «چرا از من دفاع نمی‌کنید؟» آنها می‌گویند: «یا علی، ما با ابوبکر بیعت بستیم و کار از کار گذشته و شرافت عربی اجازه نمی‌دهد نقض عهد کنیم!»<sup>۳</sup> اما در اینجا بیعت را شکستید؟! آن شرافت عربی چطور اینجا اجازه داد؟! اُف بر این مردم!

سی هزار نفر دور و بر مسلم بن عقیل را گرفتند؛ وقتی او دید که این همه جمعیت آمدند، به

<sup>۱</sup>الإرشاد، ج ۲، ص ۹۸.

<sup>۲</sup>وقعة الطّف، ص ۹۶.

<sup>۳</sup>السقیفة وفدک، ص ۶۱؛ شرح نهج البلاغة، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۱۳.

سیدالشهدا نامه نوشت: «بیا و ببین مردم چه می کنند و سر از پا نمی شناسند و...!»<sup>۱</sup> حضرت هم از آنجا به مفاد تکلیف شرعی آمدند.

با تبلیغات چه به سر مسلم درآوردند! خیلی عجیب است! مسلم شب نماز بخواند و وقتی که برگردد ببیند یک نفر پشت سر او نیست!<sup>۲</sup> خیلی عجیب است! سی هزار نفر کجا رفتند؟! همه دنبال کارشان رفتند. تبلیغات این کار را می کند. با دوتا خبر دروغ که: «سپاه شام آمده است و در چند فرسخی خیمه زده و منتظر است!»<sup>۳</sup> هرچه بود تمام شد!

وقتی عبیدالله بن زیاد به کوفه آمد، درحالی که عبا را از ترس به سر کشیده بود، وارد دارالاماره شد؛ اما به یک هفته نکشید و دو یا سه روز بعد، مسلم بن عقیل

---

<sup>۱</sup> وقعة الطف، ص ۱۱۲، با قدری اختلاف.

<sup>۲</sup> الإرشاد، ج ۲، ص ۵۴.

<sup>۳</sup> وقعة الطف، ص ۱۲۵.

را گرفتند! واقعاً اینها چه مردمی بودند که با آن شور و احساس، یک مرتبه یک نفر پشت سر نماند! باید به خدا پناه ببریم!

## عملکرد حضرت مسلم به عنوان نماینده حضرت اباعبدالله علیه السلام

حالا مسلم چه کار می‌کند؟ برادر امام حسین علیه السلام فرق می‌کند دیگر! نکته‌ها اینجا است! ما باید نکته‌ها را در نظر داشته باشیم!

وقتی که به منزل هانی بن عروه می‌آید، هانی مریض بود و قرار بود که ابن‌زیاد به عیادت هانی بیاید و مسلم هم در یک مخفیگاه قرار بگیرد و در همان موقع، ابن‌زیاد را از بین ببرد. اگر مسلم بن عقیل فقط یک اشاره می‌کرد، سر عبیدالله و غلامش مهران را پرانده بود؛ مسلم قهرمان و بطل بزرگی بود! محمد بن اشعث که پانصد سوار برای دستگیری مسلم بن عقیل آورده بود، همه آن پانصد نفر را از پا درآورد! محمد بن اشعث برای ابن‌زیاد پیام فرستاد: «این تعداد کم است!» گفت: «من تو را به جنگ یک نفر فرستاده‌ام، می‌گویی کم است؟!» گفت: «تو خیال کردی من را به جنگ یک بقال فرستاده‌ای؟!»<sup>۱</sup> آن وقت مسلم در مخفیگاه منزل هانی است و ابن‌زیاد می‌آید و می‌رود؛ وقتی هانی از او می‌پرسد: «چرا نیامدی؟!» می‌گوید: «شرافت من اجازه نداد که در منزل تو خون ریخته شود؛ این مهمان تو بود!»<sup>۲</sup> این می‌شود مسلم بن عقیل؛ نماینده امام حسین علیه السلام که باید مثل خود امام حسین باشد و دنباله‌رو خود امام حسین باشد!

شجاعت مسلم به چه درد ما می‌خورد؟! حالا مسلم پانصد نفر را از بین برد، خُب شجاعت ظاهری بود دیگر؛ اما این عمل مسلم برای ما ارزش دارد که با اینکه قطعاً مسلم می‌دانست که او را از بین می‌برند - همه قرائن نشان می‌داد، چون او یک فرد تک‌وتنها در میان کوفه بود و همه علیه او بودند - و موقع مقتضی هم پیش آمده است تا دشمن و حریف را از بین ببرد، ولی می‌گوید: «من مهمان را از بین نمی‌برم!» قضیه این است! این را می‌گویند: عمل بر طبق یقین! از بین می‌رویم که برویم،

<sup>۱</sup> تسلیة المُجالس (مقتل الحسین علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۹۴.

<sup>۲</sup> موسوعة الإمام الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۵۶۰ - ۵۸۰.

عملمان باید مثل عمل مولایمان باشد! حسین چه کار می‌کند؟ من هم باید مثل او انجام بدهم!  
او امام حسین را می‌شناسد!

### کیفیت شهادت حضرت مسلم بن عقیل

بالآخره مسلم بن عقیل را با مکر و حيله می‌گیرند، جراحات و زخم‌های تیر و نیزه و شمشیر بر بدنش وارد شده است و آن حضرت از حال رفته است، دستش را بسته‌اند و در دارالإماره آورده‌اند؛ عبیدالله بن عباس در کنار مسلم ایستاده است، سر مسلم به دیوار است و شروع به گریه می‌کند. عبیدالله رو به او می‌کند و می‌گوید:

إِنِّ الْأَذَى طَلَبَ مِثْلَ الْأَذَى تَطَلُّبٌ، إِذَا نَزَلَ بِهَ مَا نَزَلَ بِكَ لَا يَبْكِي؛ «می‌خواستی از اوّل نیایی، هر کسی مثل تو باشد دیگر گریه هم نباید بکند! (یعنی خودت انتخاب کردی!)»

مسلم می‌گوید:

وَاللَّهِ لَا أَبْكِي لِنَفْسِي؛ أَبْكِي لِأَهْلِ الْمُقْبَلِينَ، أَبْكِي لِلْحُسَيْنِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ؛<sup>۱</sup> «من برای خودم گریه نمی‌کنم؛ گریه من برای آن غریبی است که او را با نامه دعوت کردید، دست زن و بچه‌اش را گرفته است و به سمت شما در حال حرکت است!»

ظرف آبی به دستش می‌دهند؛ سه‌بار آب را به دهان می‌برد اما ظرف پر از خون می‌شود. آن را به زمین می‌ریزد و می‌گوید:

الْحَمْدُ لِلَّهِ، لَوْ كَانَ هَذَا مِنَ الرَّزْقِ الْمَقْسُومِ لِي لَشَرِبْتُهُ؛<sup>۲</sup> «خدا را شکر، اگر این آب روزی قسمت شده من بود، آن را نوشیده بودم و من سیراب می‌شدم!»

شاید در این مسئله اسراری باشد؛ خدا خیلی مسلم بن عقیل را دوست دارد و نمی‌خواهد برادر سیدالشهدا در واپسین لحظات عمر، از آنچه که آن حضرت از آن محروم بود، سیراب بشود.

می‌خواهند سر از بدنش جدا کنند، عمر بن سعد جلو می‌آید و می‌گوید: «ای

---

<sup>۱</sup> تسلیة المُجالس (مقتل الحسین علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۹۶، با قدری اختلاف.

<sup>۲</sup> الإرشاد، ج ۲، ص ۶۱.

مسلم، اگر وصیتی داری بگو تا من انجام بدهم!» مسلم وصیت می کند و به عمر بن سعد می گوید:

«كُتِبُوا لِلْحُسَيْنِ...» وصیت من این است که به حسین بنویسید که به سمت شما حرکت نکند. حسین براساس پیغام و وعده شما دارد می آید، ترس من این است که آنچه به من رسیده است، به او هم اصابت کند!»<sup>۱</sup>

سیدالشهدا این عمل را بی پاداش نمی گذارد؛ در روز عاشورا وقتی که از توان می ماند، و تمام اصحاب و اهل بیت او شهید شده اند و خود را یگه و تنها در این بیابان احساس می کند، یک به یک اصحاب و یاران خود را می خواند و اولین کسی را که صدا می زند مسلم به عقیل است، صدا می زند:

یا مسلم بن عقیل و یا هانی بن عروة...<sup>۲</sup>

---

همان<sup>۱</sup>:

«فَقَالَ لَهُ: "إِنَّ عَلِيَّ دِينًا بِالْكَوْفَةِ اسْتَدْنَتْهُ مِنْذُ قَدِمْتُ الْكَوْفَةَ سَبْعَ مِائَةِ دِرْهَمٍ فَاقْضِهَا عَنِّي؛ فَإِذَا قُتِلْتُ فَاسْتَوْهَبْ جُثَّتِي مِنْ ابْنِ زِيَادٍ فَوَارِهَا؛ وَ ابْعَثْ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ يَرُدُّهُ فَإِنِّي قَدْ كَتَبْتُ إِلَيْهِ أُعْلِمُهُ أَنَّ النَّاسَ مَعَهُ وَ لَا أَرَاهُ إِلَّا مُقْبِلًا!"»

ترجمه: «مسلم بن عقیل به عمر سعد گفت: "دینی بر گردن من است، و من از وقتی که وارد کوفه شده ام هفتصد درهم قرض گرفته ام، آن را از جانب من پرداخت کن؛ هم چنین وقتی که کشته شدم از ابن زیاد بخواه که جسد من را به تو بدهد و سپس آن را دفن کن؛ و کسی را نیز به نزد حسین علیه السلام بفرست که وی را برگرداند، چراکه من برایش نامه نوشتم و به او اطلاع دادم که مردم با وی هستند، و جز این فکر نمی کنم که او به سمت کوفه در حرکت است!"» (محقق)

<sup>۲</sup> موسوعة كلمات الإمام الحسين عليه السلام، ص ۴۸۴؛ موسوعة الامام الحسين عليه السلام، ج ۴، ص ۲۷۶.